



Nasser Khosrow and Saadi Shirazi-Fekri Bami

*** Rozina Anjum Naqvi**

Abstract:

Many famous and valuable personalities were born in mainland Iran who enriched the candle of knowledge and literature with their intellectual ability and left scientific and moral traces especially for the formation of the individual, one of them is Hakim Nasir Khosrow bin Haris Al-Bakhi Al-Maruzi who is reformer in Persian literature. He is considered on architect and the center of his thought in moral issues. The great poet of 7th century Sa'di shirazi is a preacher and He gave heartfelt advice for reforming the human being. That is why he is called a moral teacher. The religious and moral commonalities of these two great poets in the article discussed theology in particular, Manqabat Hazrat Ali, Badshahi and the government of sceticism and piety brotherhood human righteousness, human suffering, greed, etc.

Keywords: God, Man, Nasser Khosr, Saadi Shirazi, Thought, Ethics, Poetry

ناصر خسرو و سعدی شیرازی- فکر باهمی

* روزینه انجم نقوی

چکیده:

سر زمین ایران بسیار معروف ترین هستی های مایه گران را به دنیا وجود آورد. ایشان از لیاقت علمی خود شان شمع علم و ادب را فروزان ساختند. بالخصوص برای تشکیل فرد آثار علمی و اخلاقی گزاشته اند. بدین وسیله نویسندگان و ادیبان فارسی فکر خود شان را منور ساخته اند. ازین شان بزرگ ترین هستی حکیم ناصر بن خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی مکنی به ابو معین و ملقب و متخلص به حجت (۳۹۴-۴۸۱ هـ.ق) به طور مصلح و معمار در دنیای ادب فارسی به شمار می آید، شاعر و نویسنده هم است. او در ادبیات فارسی مقام عالی دارد. محور اندیشه پر مغز این شاعر مسایل اخلاقی هستند. شاعر بزرگ قرن هفتم سعدی شیرازی (م ۶۹۱ هـ) که صفات یک واعظ و خطیب دارد و برای اصلاح فردو جامعه نصائح دلنشین گفته است، حتماً سرمایه ادب فارسی هست. همین جهت وی را معلم اخلاق گفته می شود. در مقاله زیر بر مشترکات مذهبی و اخلاقی این دو بزرگ شعراء بحث نموده است، بالخصوص خدا شناسی، منقبت علی مرتضی، بادشاهی و حکومت، زهد و پارسائی، اخوت انسانی، راستی، مردم آزاری، حرص و طمعو دیگر.

کلید واژه ها: خدا، آدمی، ناصر خسرو، سعدی شیرازی، فکر، اخلاق، شعر

* استاد یار بخش زبان و ادبیات فارسی دانش گاه اسلامی بهاول پور، پاکستان r.anjum@outlook.com

پذیرش مقاله: 10-07-2020

دریافت مقاله: 04-05-2020

شاعر بزرگ حکیم ناصر خسرو قرن پنجم (۳۹۴-۴۸۱ مطابق با ۱۰۰۳-۱۰۸۸) در قبادیان، بلخ چشم به دنیا کشود و در یمگان بدخشان به درود حیات گفته بود. (دکتر صفا، تاریخ ادبیات ایران، ص ۴۴۳) وی اسلوبی نادر و خاصه خود دارد. خاصیت عمده شعر این شاعر اشتغال آن بر مواظ و حکم بسیار است و نیز جنبه دعوت مذهبی او به اشعارش رنگ دینی آشکاری داده است. زبانش قریب به زبان شعرای آخر در عهد سامانیان است. بدون تردید این حکیم یکی از شاعران بسیار توانا و سخن آور فارسی است.

این شاعر معروف بر گز دیوان خودش را به مدح شاهان و امیران نیالوده است و آنچه را ستوده و در شعر خودش آورده، همه چیزهای است که وی از نظر اجتماعی و مذهبی بدان ایمان داشته است. از آثار معروف وی می توان دیوان اشعار، روشنایی نامه، سعادت نامه که منظوم هستند و سفر نامه، زاد المسافرین، وجه الدین، خوان اخوان، کشایش و رهایش، جامع الحکمتین که منثور هستند، را نام برد.

سعدی شیرازی در قرن هفتم زندگی می کرد، در تاریخ ادبیات فارسی به طور معلم اخلاق معروف است، همینطور شعر سروده است و آثار وی بر این حقیقت شاهد اند. او هیچ وقت اشعار مدحیه نسوده است بلکه پند و موعظت گفته است. حالا ما مشترکات این دو شاعران بزرگ نگاه می کنیم.

خدای بزرگ و برتر وحده لاشریک است و همه انبیاء اکرام و آئم طاهرین درس توحید داده اند که هستی خدای متعال بی نظیر است وی از هر مثالو شبهی منزله است، باری سبحانه یگانه است و یگانگی باری تعالی را نهایت نیست. توحید را شناختن کار بسیار مشکل است. برای این که عقل جزوی انسان نمی تواند که فهم ادراک حق سبحانه بکند چنان که برای زندگی کردن خدا شناسی خیلی مهم است. پس انسان را باید که حدود علوی و سفلی جهان را بداند تا به توحید برسد و در این دنیا کمال حاصل کند. همین طور حکیم ناصر می سراید ببینید:

به نام کرد گار پاک داور	که هست از وهم و عقل و فکر برتر
همو اول همو آخر زمیدا	نه اول بوده و نی آخر او را
صفات و ذات او هر دو قدیم ست	چه گویم هر چه گویم بیش از آنست

(دیوان ناصر خسرو قبادیانی، ص ۶۳۸)

برای شناختن خدای متعال انسان باید تفکر کند که در خلقت جهان و اهل جهان چه اسرار نهفته اند وقتی که وی در عالم جسمانی تفکر کند، حقیقت عالم علوی را می شناسد. پس شناختن خدا بر انسان واجب است که از صفات پاک و مبری است. چنان که می گوید

بپرست خدای را و خود بشناس	او با صفت و بی صفت تنها
و آنرا که فلک به امر او گردد	ایزدش مگوی خیره ای شیدا

(دکتر شیر زمان، ناصر خسرو و ریشه های آن، ص ۷۷)

جای دیگر می گوید:

خداوندی که در وحدت قدیم ست از همه اشیاء

که اندر وحدتش کثرت نه محدث را ز اوان است

چه گوئی از چه عالم را پدید آورد از اول

نه ماده بود و نه صورت نه بالا بود نه پهنا

همی گوئی که بر معلوم خود علت بود سابق

چنان بر عدد واحد و یا بر کل خود اجزا

(دیوان ناصر خسرو، ص ۵۳)

در آغاز روشنایی نامه این طور می سراید:

به نام آن که دارای جهان ست

خرد ز ادراک او حیران بمانده

به هر وصفی که گویم زان فزونست

بسی گفتند و می گویند ازین حال

خداوند تن و عقل و روانست

دل و جان و در دهش بی مانده

ز هر شرحی که من دانم برویست

ندانم تا که را روشن شد احوال

(همان، ص ۶۳۱)

زیرا که خدای متعال از صفات زمان و و تاثیر آن میرا است، حق اوست که او را بشناسیم و مالک و مختار خود مان گردانیم و از نعمت های گران مایه راسپاس گزاریم که او سر انسان را از تاج لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم آراسته است. و این قدر نعمت های برای انسان آفریده است که شمار کردن آنها را نا ممکن است. در قرآن پاک آمده است: وان تعدو نعمت الله و لا تحصوها

ای بار خدای کرد گارم

زیرا که روز گار پیری

جز گفتن شعر دهد و طاقت

توفیق دهم بران که در دل

راز دل پر کسی تو دانی

من فضل ترا سپاس دارم

جز شکر تو نیست غم گسارم

صد شکر ترا که نیست کارم

جز تخم رضای تو نکارم

دانی که چگونه دلفگارم

(همان، ص ۳۶۱)

حضرت علی مرتضی می فرمایند: من عرف نفسه فقد عرف ربه در نظر ناصر انسان از دو چیزی مرکب است؛ نفس و تن و تن از عالم اجسام است و نفس از عالم ارواح یعنی عالم سفلی و علوی است. انسان از نور خدا

زنده است پس او اگر خودش را می شناسد خدای متعال را خواهد شناخت لذا شناختن خدای تعالی خود شناسی لازم است می سراید:

هر آنک او نفس خود بشناخت بشناسد یقین حق را

امیر المومنین این گفته شیر ایزد دیان

(ناصر خسرو و ریشه های آن، ص ۸۷)

و جای دیگر می گوید:

بدان خود را که خود را بدانی	ز خود هم نیک و هم بد را بدانی
شناسای وجود خویشتن شو	پس آنکه سرفراز انجمن شو
چو خود دانی همه دانسته باشی	چو دانستی ز هر بد رسته باشی
ندانی قدر خود زیرا چینی	خدا بینی اگر خود را بینی

(دیوان ناصر خسرو، ص ۶۴۷)

در شعر پر مغز سعدی شیرازی خدانشناسی هم دیده می شود که ذات خدای متعال بی نظیر است و آن رحمن و رحیم بر بندگان خودش بی نهایت مهربان است چنان که در آغاز دیوان خودش می سراید:

اول دفتر به نام ایزد دانا	صانع پرور دگارجی توانا
اکبر و اعظم خدای عالم و آرام	صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
از همگان بی نیاز و بر همه مشفق	از همه عالم نهران و بر همه پیدا
بار خدایامهیمن ومدبر	وز همه عیبی مقدسی و مبرا

(کلیات سعدی، ص ۴۱۱)

و در گلستان سروده است:

عذر تقصیر خدمت آوردم	که ندارم به طاعت استظهار
عاصیان از گناه توبه کنند	عارفان از عبادت استغفار

(گلستان سعدی، ص ۶۳)

و یکی دیگر جای می سراید:

دوش مرغی به صبح می نالید	عقل و صبرم ببرد طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آوازم رسیده گوش
گفت باور نداشتم که ترا	بانگ مرغی چنین کند مدهوش

گفتم این شرط آدمیت نیست

مرغ تسبیح گوی و من خاموش

(همان، ص ۸۱)

کل من علیها فآن- دنیا را بقا نیست این جهان اجسام فانی است هر کسی که در دنیا آمد به طرف خدا متعال
خواهد رفت بسیار شاعران بر این موضوع شعر سروده اند- حکیم ناصر خسرو این دنیا را مثل خوابی آشفته
قرار می دهد که هیچ کس را در این خواب آشفته مسرت و راحت یافته نمی شود- او گاه دنیا را مثل سراب
تشبیه می دهد که کارش تشنه دهان را کشتن است و گاهی دنیا را مانند مار خطرناک قرار می دهد که هیچ
دانا به دنبالش نمی رود- در نظر وی دنیا پیر زنی فریبنده است و خرد مند همیشه می خواهد از آن نجات یابد-
همین طور حضرت علی مرتضیٰ فرموده اند: ای دنیا ای دنیا علی تو باطلی ترا سه بار طلاق داده است- حکیم ناصر
خسرو در بابه این فلسفه این طور می سراید:

شاد چون باشی بدین آشفته خواب

این جهان خوابست خواب ای پور باب

نیست چیزی کار این پران عقاب

جز شکار مردم هشیار هیچ

پیش کواز توبتابد توبتاب

دل برین آشفته خواب اندر میند

تشنگان بسیار کشتست این سراب

زین سراب تشنه کش پرهیز کن

(دیوان ناصر خسرو، ص ۷۴)

و جای دیگر می سراید:

که جهان جز به فنا کرد مکافات و جزاش

کس جهان را به بقا تهمت بیهوده نکرد

سخنش بشنو اگر چند که نرمست اداش

او همی گوید ما را که بقا نیست مرا

به عطاهاش که عاریتی نیست عطاش

گرچه بسیار دهد شاد نیایدت شدن

(همان، ص ۳۰۰)

و نیز:

چو مرگ آید چه دربان و چه فغفور

نشاید شه به جاه و مال غرور

که او بر کس نماند جاودانه

مکن تکیه بر اقبال زمانه

که هر گز باکسی دایم نپاید

ازین معشوق هر جایی چه آید

خس شوهر کشد و ندغارا

منه دل این عروس بی وفارا

(همان، ص ۶۵۳-۶۵۴)

چنان که دنیا بی وفا است لذا دنبال عیش و دنیا نباید رفت. این کار خرد مندان نیست که برای عیش و طرب فانی سعی بکنند. قرآن مجید هم دنیا را لهُو و لهُب قرار می دهد کسی که این دنیا را هدف زندگی خودش قرار می دهد، آدمی نیست وی همیشه ناخوش و بی برگ و بی نوا باشد. برای این که دوستی این دنیا فانی آدمی را سیاه می کنند می سوزاند بلکه دنیا پرستی موجب زحمت است. حکیم ناصر خسرو نکته ای بسیار دقیق، لطیف و پر مغز در شعر می سراید که زیبایی بی دنیا از برکت دین است فقط دین انسان را از نا راحت های دنیا ننگ دارد و نیز دنیا برایش زیبا و دلکش می سازد. به طور نمونه ببینید:

بنگر ز روزگار چه حاصل شدت جز آنک

با حسرت و دریغ فرو مانده ای حسیر

دین را طلب نکردی و دنیا ز دست شد

همچون سبوس ترنه خمیری ونه فطیر

زیبایه دین شد ست ترا دنیا

آنرا بجواگرت ببايد اين

دین بوی عنبر است و جهان عنبر

بی بوی خوش چه عنبر و چه سرگین

(ناصر خسرو و ریشه آن، ص ۱۲۵)

حکیم ناصر خسرو مردم را توصیه می دهد که بزرگی دنیا و آخرت از دین حق است و به وسیله آن سعادت دین و دنیا می توان یافت. وی برای مصایب و آلام دنیا یک نسخهء کیمیا می نویسد که برای این توحید و محبت محمد و آل محمد و امام وقت بهترین و قوی ترین سپر است. به طور نمونه ببینید:

علم و توحید است با او خنجرم

گر جهان با من ز کین خنجر کشد

زانکه من مولایای الحیدرم

نیز ازین عالم نباش میر حذر

حیدر کرار باشد بر سرم

افسر عالم امام روزگار

(همان)

نکته دیگر در نظر ناصر خسرو مهم است، چون که دنیا جای ماندنی نیست پس باید برای جهان دیگر را زاد راه درست بکنیم بهترین زاد راه نیکویی و راستی است که بقای بشر از کارهای نیک است که در این جهان می توانیم انجام بدهیم. انسان باید که کارهای نیک بپردازد. زیرا که فرد در جامعه و ملت با گفتار و کردار و پندار نیک خودش مثل شمع روشن می تابد و دیگر این بهترین زاد راه آخرت هست.

سعدی شیرازی در گلستان می نویسد که بر طاق ایوان فریدون نوشته بود که:

جهان ای برادر نماند بکس	دل اندر جهان آفرین بند و بس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت	که بسیار کس چون تو پرورد و کشت

(کلیات سعدی، ص ۳۸)

پس او توصیه می کند که:

پس نامور به زیر زمین دفن کرده اند	کز هستیش بر وی زمین در نشان نماند
و آن پیر لاشه را سپردند زیر خاک	خاکش چنان بخورد کز و استخوان نماند
زنده است نام فرخ نوشیروان بخیر	گر چه بسی گذشت که نوشیروان نماند
خیری کن، ای فلان و غنیمت شمار عمر	زان بیشتر که بانگ بر آید فلان نماند

(همان)

سعدی شیرازی در مدح انکیانو در باره این حقیقت ابراز نموده است که:

بس بگردید و بگردد روز گار	دل به دنیا در نیندد هوشیار
آنچه دیدی بر قرار خود نماند	وین چه بینی هم نماند بر قرار
دیر و زود این شکل و شخص نازنین	خاک خواهد بودن و خاکش غبار

(همان، ص ۷۲۴)

به نزد هر مکتبه فکر دهد و پارسایی ارزشی زیاد دارد، پارسایی یعنی صفای باطن در حکیم ناصر خسرو پارسایی کلید بهشت است. فقط عبادت ظاهری یعنی نماز، روزه، دعا موی دراز و سجاد موجب پارسایی نیستند بلکه باطنش پر از صدق و صفا باشد و از کم آزاری و برد باری و اوصاف حمیده مزین باشد. انسان را باید که دنبال لذات جسمی نرود بلکه دنبال عقلی برود تا غذای نفس یابد و این نفس از علم و حکمت زنده است. پارسایی هم بدون علم و هنر مسیر نمی شود. لذا کسب علم جزو لازم است و علم و دانش بی اطاعت الهی نمی یابد گویا طاعت و علم لازم و ملزوم هستند. چنان که می سراید:

جاهل نرسد به پارسایی	بی هوده سخن چرادرایی
آن بس نبود که روی و زانو	در خاک بمالی و بسایی
زیرا که نخست علم باید	تا پیش خدای رابشایی

(ناصر خسرو و ریشه آن، ص ۱۵۰)

در حقیقت مسلم آن است که از دست و زبانش دیگران را رنج نرسد در نظر ناصر خسرو کم آزاری، پارسایی است. مرد نیکو کار از آزدن مردان خود را نگاه دارد و از ارتکاب گناهی بزرگ پرهیز می کند ولی اگر کسی را ناحق آزار می رساند حتما پاداش آن آزار خواهی یافت. این حقیقت اظهار من الشمس است که هر که کم آزار است از دیگران آزار نمی بیند به طور نمونه اشعار ببینید:

امروز آزار کس مجوی که فردا	هم ز تو بیش که جان تو رسد آزار
آنچه نخواهی که من به پیش تو آرم	پیش من از قول و فعل خویش چنان مار

(همان، ص ۳۰۱)

و نیز:

از غدر حذر کن و میآزار	کس را پنهان چو مارا رقم
کردار مدار خار و سوزن	گفتار حریر و خز زو ملحم
وز عقل ببین به فعل پیدایش	اندر دل دهر راز مبهم

(همان، ص ۳۰۲)

در نظر ناصر خسرو ظالم از گرگ خونخوار بد تر است برای این که از رستن گرگ آسان ولی از ستم گرگ نجات یافتن مشکل تر است پس وی مردم را توصیه می دهد که:

فزون خواهی بقادل میآزار	که دایم دیر زی باشد کم آزار
به یاد حق تعالی باش خشنود	که خشنودی رضا حاصل کند زود
میر بر کس حسد گر مال دار است	که پتو رنجی و او شاد کار است
همیشه نیک خواه مردمانباش	به نیکی کوش و آنگه در امان باش

(دیوان ناصر خسرو، ص ۶۶۴)

حالا بر همین موضوع اشعار سعدی شیرازی ملاحظه بکنید:

مسکین خر اگر چه بی تمیز است	چون بار همی برد عزیز است
گاو و خران بار بردار	به ز آدمی نه مردم آزار

(کلیات سعدی، ص ۵۶)

به بازو و ان توانا و قوت سر دست	خطاست پنجه مسکین نا توان بشکست
نترسد آن که بر افتادگان نیشخاید	گر ز پای درآید کسش نگیرد دست

(همان، ص ۴۸)

و نیز این که:

چنین گفت فردوسی پاک ذات
میآزار موری که دانه کش است
که رحمت بر آن تربت پاک باد
که جان دارد و جان شیرین خوش است
(کلیات سعدی، ص ۴۷)

در نظر سعدی مردن ظالم بهتر است برای مردمان و برای خودش در باه این حکایتی بیان می نماید و این طور شعر می سراید:

ای زبر دست زیر دست آزار
بچه کار آیدت جهان داری
گرم تا کی بماند این بازار؟
مردنت به که، از مردم آزاری
(همان)

سعدی داعی عالمگیر اخوت و مساوات است.

بنی آدم اعضای یک دیگر اند
چو عضوی ببرد آورد روزگار
تو کز محنت دیگران بی غمی
که در آفرینش ز یک جوهر اند
دگر عضوها را نماند قرار
نشاید که نامت نهند آدمی
(ناصر خسرو و ریشه آن، ص ۳۰۵)

الملك لله: پادشاهی فقط برای خدای متعال است تخت و تاج برای ذات الهیه مخصوص است و انسان نایب خدا است. وظیفه اش خدمت خلق است. حاکم را باید همیشه با رعیت خود ملاحظت بنماید و از ظلم و ستم پرهیز بکند و بر پادشاهی خودش غرور نکند بلکه زیر دستان و درویشان را کمک کند و عدل و انصاف را بورزد تا بعد از مرگش، او را عادل بخوانده شود، برای این که حکومت بر ظلم و ستم برقرار نمی ماند به همین موضوع شعر های ناصر خسرو ملاحظه بکنید:

ای غره شده به پادشاهی
تو سوی خود زبندگانی
آن کس که ببند بسته باشد
و گر شاه تویی ببخش و مستان
زیرا که ز خلق خواستن چیز
بهر بنگر که خود کجایی
زیرا که به زیر بندهایی
هر گز که دهدش پادشاهی
چیز از شهریوروستایی
شاهی نبود بدگدایی
(دیوان ناصر خسرو، ص ۶۶۷)

بادشاه را باید که از حرص و آز گریز کند. همین طور بر مال رعیت را چشم ندوزد از دنیا پرستی دور ماند، برای این که مال گرفتن مردمکار بادشاهی نیست بلکه گدایی است. حرص و طمع بنیاد همه بدی هاست اینها را حدی نیست.

طمع در هر چه بستی پای بستی
 طمع بسیار کردن خواری آمد

چو دست از جمله شستی رو که استی
 نتیجه خواریش غمخواری آمد

(ناصر خسرو و ریشه آن، ص ۱۷۹)

حرص و طمع حتما انسان را حیوانیت می آموزند و انسان مثل شیطان کار می کند و برای تکمیل آرزوی خودش دیگران را گزند می رساند، برای این که قلبش تاریک می شود. او همیشه بر ای افزودن مال سعی می کند. بعدا، همین مال برای خودش باعث ناراحت و بی قراری می شود و او همیشه در عذاب گرفتار می ماند. حریص نه فقط برای دیگران موجب اذیت می شود بلکه خودش هم در اذیت می ماند. چون که مقام انسان از آسمان بالاتر است و از فرشتگان اولی تر است زیرا که او درد دل دارد، این همه آن وقت می شود وقتی که انسان طمع را ترک کند و فکر عاقبت دارد برای این که مال و دنیا بقای ندارد بلکه این موجب بد بختی است پس این باید ترک کند و برای زندگی جاویدانی سعی کند همین پیام دلنشین حکیم ناصر خسرو است. به طور نمونه ببینید:

گیتی به بند طمع بیسته است خلق را
 از دست بند طمع جهان چون رهندت
 بی توتیا ست چشم تو و بر دروغ و زرق

از بند دور باش که پندش نه از وفا ست
 جز هو شیار مرد کزین بند، خود رها ست
 از مردچشم درد ترا طمع توتیاست

(همان، ص ۱۷۵)

نیز:

دیو است حریص و کام او حرصش
 چون صورت و کار دیو را دیدی
 بشناس به هوش دیو و کامش را
 بگذار طریقت نغمش را

(همان، ص ۱۷۶)

و جای دیگر می سراید:

از حریصی کار دنیا می نپردازی به دین
 رهگذار است این جهان یارا بدو دل در میند
 خانه بس تنگست و تاری می نبینی راه در
 دل نبندد هوشیار اندر سرای رهگذر

(کلیات سعدی، ص ۵۶)

در نظر ناصر خسرو حرص و هوای لعنتی است، که این مانند پرنده ای که چنگ و نقارش زبر آلود است باید از آن پرهیز دارد. سعدی شیرازی هم بادشاه را توصیه می‌دهد که:

حاصل نشود رضای سلطان
خواهی که، خدای بر تو بخشد
تا خاطر بندگان نجویی
با خلق خدای کن نکوی

(کلیات سعدی، ص ۴۴)

دیگر این که بر رعیت رحم کن تا که زحمت دشمن نبینی.

بادشاهی، کو روا دارد ستم بر زیر دست
با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن
دوستدارش روز سختی دشمن زور آور است
زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است

(همان، ص ۲۱۷)

برای این که:

بد اختر تر از مردم آزار نیست
که روز مصیبت کسش یار نیست

(همان، ص ۱۹۷)

و راجع به حرص و طمع این طور می‌نگارد که:

ای طبل بلند بانگ در باطن هیچ
روی طمع از خلق پیچ ار مردی
بی توشه چه تدبیر کنی وقت بسیج؟
تسیح هزار دانه بر دست مپیچ

(ناصر خسرو و ریشه های آن، ص ۲۱۶)

حکیم ناصر خسرو خصایص آیمه طاهرین را برای مردم نمونه قرار می‌دهد یعنی دل را از آلودگی مکر و حيله و حسد احتراز کند پس ما را باید خصایل بزرگان خود مان را اختیار کنیم و گرنه ما در عمیق ضلالت خواهیم رفت و این همه موجب تباهی روح باشد لذا باید از آنها پرهیز کنیم.

سر بتاب از حسد و گفته پر مکر و دروغ

چوب پر مغز مخر جامه پر کوس و اریب

(همان)

و آن را که حاسد است حسد خود بسست

اندر دلا پستاده پاداشنش

(کلیات سعدی، ص ۴۳)

و سعدی شیرازی می‌سراید که:

توا نم آن که نیازم اندرون کسی
 بمیر تا برهی، ای حسود کین رنجیست
 حسود را چه کنم کو ز خود به رنج در ست
 که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست

(دیوان ناصر خسرو، ص ۶۴۹)

پس را باید که خوی نیک ورزند و از خوی بدمند حسد، مکرو فریب و کینه پروری پرهیز بکنند این همه اخلاق رذیله هستند حسد آتشی است که آفرزنده را می سوزاند و به همین حسد قابیل هابیل را کشته شده بود. کینه پروری مانند بت پرستی هست و مکر و فریبی بدترین خصلت است که مردم را از مقام آدمیت محروم می کند. ناصر خسرو اشعار زیر را به طور یادگار گزاشته است:

درین زندان حریفی چند بایست
 یکی بخل و دوم حرص و سوم آز
 کزان باران جدایی باید جست
 ششم کبر و حسد هر هفت یارت
 چهارم مکرو پنجم شهوت و ناز
 I ازین ها بگذر و یاری دگر جوی
 کزین یاران خلل پذیرفت کارت
 رفیقان بزرگ نامورجوی

(ناصر خسرو و ریشه های آن، ص ۲۲۵)

برای این که انسان از سیرت خویش شناخته می شود. همین طور کسی که از مسجد می آید، مردمان می گویند، نمازی هست و کسی که از میکه بیرون می آید، می گویند می خوار است پس انسان را باید که از صحبت بد پرهیز بکند. قدر مرد از سیرت خوب است. در نظر حکیم ناصر خسرو صورت نیکو مثل گرگ است. می سراید:

به صورت های نیکو مرد مانند
 به سیرت های بد گرگ بیابان

(دیوان ناصر خسرو، ص ۵۳۵)

و نیز می سراید که:

سیرت زشت نه اندر خود احرار است
 گرچه بسیار بود زشت همان زشت
 سیرت خوبت کو گر تو احراری
 به خوی خوب چو دیباچو عنبر شو
 زشت هر گز نشود خوب و بسیای
 گرچه در شهر نه بزاز و نه عطاری

(همان، ص ۱۵۸)

راجع به صحبت بد:

هیچ مکن صحبت باخوی بد
 صحبت بد خو همه رنجست از آن
 خوی بدایرا عدوی ریمنست
 یارش از او غمگین و او غمگنست

(کلیات سعدی، ص ۷۲۴)

سعدی شیرازی هم بر سیرت زیبا زور داده است، می سراید:

به کزو ماندسرای زرنگار

نامنیکوگر بماندز آدمی

ای برادر سیرت زیبا بیآر

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست

(کلیات سعدی، ص ۴۲)

و بر صحبت بد می سراید که:

خاندان نبوتش گم شد

بابدان یارگشت همسر لوط

پی نیکان گرفت و مردم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند

(کلیات سعدی، ص ۳۰)

و جای دیگر این طور ذکر می نماید که:

رسیداز دست محبوبی به دستم

گلی خوشبوی در حمام روزی

که از بوی دلآویز تو مستم

بدو گفتم که مشکی یا عبیری؟

ولیکن مدتی با گل نشستم

بگفتمان گلی ناچیز بودم

وگر نه من همان خاکم که هستم

کمال هم نشین در من اثر کرد

(دیوان ناصر خسرو، ص ۹۹)

زبان بهترین ترجمان احساسات و عواطف مردم است. انسان از زبان خودش شناخته می شود. همین ثمرهء زبان است که انسان بر تاج و تخت می رسد و گاهی بر دار می رسد. در نظر حکیم ناصر خسرو انسان را باید که پیش از سخن گفتن تفکر کند تا چیزی بگوید از روی عقل و خرد درست باشد و نه موجب آزار دیگران باشد. لذا حرف بیهوده نگوید بلکه از گفتن بیهوده خاموشی بهتر است. به طور نمونه اشعار زیر ملاحظه کنید:

دیگر یکسر گل پر صورت است

مرد نهان زیر دل است و زبان

او سخن و کالبدش لعبت است

سوی خرد جز که خردنیست مرد

هیچ نه مایه است و نه نیز الفت است

جز که سخن یافتن ملک را

آن کس کو با تو ز یک نسبت است

جز به سخن بنده نگرده ترا

حملت و هم حمیت و هم قوت است

مرد سخن یافته را در سخن

(کلیات سعدی، ص ۱۷۸)

حالا اشعار سعدی شیرازی را نگاه بکنید:

چون نداری کمال و فضل، آن به
آدمی را زبان فزیه کند

که زبان در دهان نگه داری
جوزبی مغز را سبکیاری

(همان ۳۹)

ونیز این که:

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد (۵۰)

کتاب شناسی

دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران، ۱۳۳۶ش

دکتر شیر زمان فیروز، فلسفه اخلاقیناصر خسرو و ریشه های آن، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد، ۱۳۷۱ش

دیوان اشعار ناصر خسرو، از روی نسخهء تصحیح شده مرحوم تقی زاده، چاپ اول تهران، ۱۳۶۱ش

کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر تهران، ۱۳۶۵ش

دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲،